



نشریه‌ای برای پیوند هر چه بیشتر ایرانیان مقیم میشیگان و آگاهی از آنچه در خانه‌ی آنها می‌گذرد.



همه ساله فصلنامه بهاری خانه ایران را با تهنیت نوروزی شروع می‌کردیم، امسال در وطن آنقدر مشکل گریبانگیر هموطنان است که جا دارد برایشان دعا کنیم. به همین سبب ما برنامه نوروزی خود را به سال آینده موکول کردیم. اگر بیاد داشته باشید همه ساله پس از تحویل سال آقای راشد دعای "یا مقلب القلوب و الابصار..." را از رادیو پخش میکرد. اینک هموطنی این دعا را به فارسی برگردانده که برایتان نقل میکنیم:

بنام ایزد دانا و توانا

ای تغییر دهنده دلها و دیده‌ها

ای صاحب تدبیر روز و شب

ای گرداننده حالها و حالت‌ها

بگردان حال ما را به نیکو ترین حال‌ها

ای خدای خالق رفتار نیک

بر زبانها مان بران گفتار نیک

سال نو آمد ببر غم را ز دل

PHOM

Persia House of Michigan

Address:

P.O Box 251002

West Bloomfield, MI 48325

Tel: (248)403-5605

WWW.persiahousemi.wildapricot.org



persiahouseofmichigan@yahoo.com

www.facebook.com/Iranianofmichigan

Persian School Location:

St. Stephen's Episcopal Church

5500 N. Adams Rd. Troy, MI

انجمن سرپرستی خانه ایران - بهار ۱۴۰۲

سالار: محمود معلمیان

سالاریار: کسری زربینیان

گنجینه‌دار: فریبرز محمودی

دبیران: فریده کیان، پویان پور موحد

سرپرست دبستان: ناهید صنیعی-یحیایی

کارشناس ترجمه: محمود معلمیان

کارشناس موسیقی: مهری واقعی

سرپرست هموندی: ناهید صنیعی-یحیایی

سامانه‌گر: رکسانا دشتی تهرانی

سرپرست پیوندها:

کارپردازی: فرخنده فراهانی، طاهره قریشی، سهیلا هشترودی،

کاظم اصفهانیان، حسین کیان، اکبر واقعی، ناهید صنیعی-یحیایی،

مهدی یحیایی، حمید قریشی،

سرپرست گروه تلگرام: پویان پور موحد

سرپرست فیس‌بوک و اینستاگرام: سهیلا بوجاری

سینه ها را پر کن از پندار نیک با آرزوی سالی سرشار از تندرستی و شاد کامی!

و این هم سخنی از گذشته سرزمین مان برای یاد آوری به شما:

بیادتان می آورم

تا همیشه بدانید که

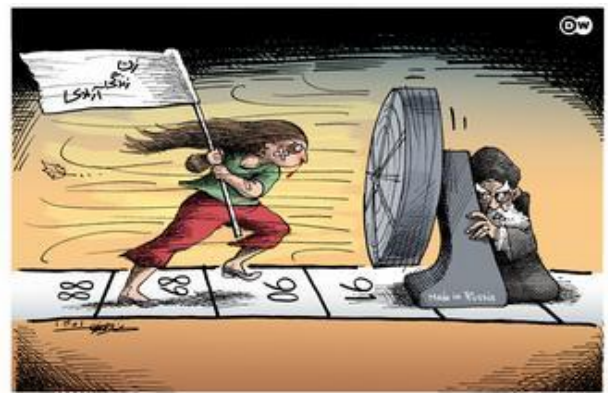
زیبا ترین منشی آدمی مهر اوست

پس مهر بورزید چه به دشمن چه به دوست

که دوست را بزرگ می کند و

دشمن را دوست!

کوروش بزرگ



کاوه آینده ایران زن است!

این روزها در نشریات فارسی زبان به این عبارت که مصرعی از شعری از فریدون مشیری است فراوان برخورد می کنیم که "کاوه آینده ایران زن است!" و این البته در کشور "مرد سالار" ایران تازگی دارد و بدون دلیل هم نیست. به اعتراض های امروز در ایران که نگاه کنید شرکت بانوان را که بیشتر از مردان است به چشم می بینید. البته سببی هم دارد که میتوانیم به اختصار برخی از علل آنرا بررسی کنیم. من در سال ۱۹۷۵ ترسایی با خانواده ام به آمریکا آمدم. در آن زمان جمعیت ایران در حدود ۳۶ میلیون نفر بود. حال شما توجه کنید که این جمعیت ۸۶ میلیون نفر است. از این تعداد

جمعیت ۴۲ میلیون نفر آن زن است، یعنی از کل جمعیت ایران در زمان کوچ من بیشتر!

از این ۴۲ میلیون زن فقط ۱۴ درصد آنها متولدین سالهای قبل از انقلاب اند. یعنی ۸۶ درصد آنها بعد از انقلاب به دنیا آمده اند. و در این جامعه رشد کرده اند. در جامعه ایران تحصیلات هم رشد کرده و امکان اشتغال به تحصیل بیشتر فراهم است.

جامعه ایران البته با مشکلاتی هم روبرو است و باید با آنها دست و پنجه نرم کند، مانند رشد بیکاری که بیداد می کند. البته این نرخ بیکاری بصورت نا هماهنگی بین مرد و زن تقسیم شده است، یعنی نرخ بیکاری در بانوان به مراتب بیش از نرخ بیکاری در مردان است. شاید دو برابر یا کمی اضافه تر. البته این نرخ در جوانان بمراتب بیشتر است.

در این جامعه تعداد دانشکده ها و دانشگاهها و هم چنین تعداد افرادی که میخواهند در آنها وارد شوند سیر صعودی داشته است. تعداد دانشجویان به بالای دو میلیون نفر رسیده. از این دو میلیون و اندی، دانشجوی زن و مرد تقریباً پنجاه پنجاه است، با سرآمد تعداد بانوان به آقایان، یعنی ما دانشجوی دختر بیشتر از دانشجوی پسر داریم. و اما از نظر استخدامی سهم بانوان شاید فقط نیمی از سهم مردان باشد، بنابراین سهم مشارکت آنها برای ساخت جامعه در مقایسه با مردان ناچیز است. بدین ترتیب زنان گرفتار یک تبعیض ساختاری در جامعه ایران هستند.

همچنین باید توجه داشت که در ده سال گذشته، میزان برخورداری ثروتمندترین دهک به فقیرترین دهک در وطن ما از ۱۱ برابر به ۱۴ برابر رسیده، یعنی نا برابری هم در جامعه افزایش یافته. از طرفی می بینیم که وضعیت اقتصادی مردم به طور اسفناکی رو به زوال است. این جامعه ای است که ۶۰ درصد شاغل های آن از داشتن بیمه محروم اند. جامعه ایران با یک فقر مطلق هم روبرو است، یعنی از هر پنج نفر یک نفر گرفتار فقر مطلق است!

بنابراین در چنین جامعه ای که بانوان در آن هیچ جای پیشروی نمی بینند، حق اعتراض ندارند؟ البته که دارند. آنها هیچ امیدی برای اصلاح نمی بینند. آینده ای روشن را هرگز نمی توانند تصور کنند. بنابراین اعتراض میکنند و با برخورد شدید مواجه میشوند. که اینهم اعتراض را تشدید میکند، و "زن، زندگی، آزادی" همه جا گیر میشود. و "کاو" هایی در سراسر ایران بپا بر می خیزند که بیشتر آنها "زن" هستند!



نوشته زیر در باره مطبوعات داخل میهن است که دوستی فرستاده است و مرور آن خالی از لطف نیست:

گسست نسلی

روزنامه‌ها، صفحات هنر و ادبیات خود را پر می‌کنند، گرچه کمتر شعری یا بخشی از داستانی مربوط به امروز نقل می‌شود، در سوی دیگر تعطیل بودن تئاتر و سینما هم بازار را کسل کرده، گرچه شرکت هنرمندان صاحب سبک و بلند مرتبه، با مردم ثابت می‌مانند و پشت آن‌ها سنگر می‌گیرند. این خود جنبش را جانی داده، چنان که قهرمانان ورزشی و خوانندگان آواز و برنامه‌سازان تلویزیون که همه جای مطمئنی دارند در

چشم مردم و پشت به آنها نمی‌کنند. و همزمان با اتهامات سخت و پرونده‌سازی‌های تند باید روبرو شوند. کاری که در عالم ورزش علی کریمی و علی دایی و وریا ودیگران با قبول هزینه‌های خود پایداری کردند. پس صفحات خواندنی روزنامه‌ها را از سکه انداختند، در این میان اما مقالات تحلیلگران حاضرست و گاه‌گاهی مصاحبه‌های درخور. گیرم مدیران و سردبیران هم آماده‌اند برای به کار انداختن قیچی سانسور. در چنین فضایی در میان ستون‌های ثابت صاحب نامان، بسیار مقالات پیدا می‌شوند که سخن را به میدان می‌کشاند. چنان که در آخرین روزها، احمد زیدآبادی تحلیلگر با ذوق در مقاله اعتماد از مقصران گسست نسلی نوشت. وی فاش ساخت که در فرصت‌های مختلف از او می‌پرسند که چرا نسل او با نسل جدید، تماس لازم را برقرار نکرده است تا فهم متقابلی ایجاد شود. احمد زیدآبادی توضیح داده که نسل ما دقیقاً از چه طریقی می‌توانسته با نسل جدید ارتباط برقرار کند که از این کار شانه خالی کرده است؟ ارتباط بین نسلی یا از طریق حضور در مراکز و نهادهای آموزشی و سیاسی است یا از طریق رسانه‌های فراگیر که هر دو از دسترس نسل پیشین دور مانده است. در واقع سال‌هاست که در مدارس و دانشگاه‌ها به روی فعالان منتقد حوزه‌های گوناگون بسته بوده است و حتی خبر حضور احتمالی آنها در یک مراسم دانشجویی نیز با تهدید به بازداشت و تشکیل پرونده قضایی روبرو شده است.

رسانه‌های فراگیر تصویری نیز یا در سیطره نیروهای آن سوی مرز است که هرگونه مصاحبه فعالان داخلی با آنها عملاً ممنوع است یا در اختیار صداوسیما که چهره‌های سیاسی منتقد به آن راه ندارند. به نوشته این روزنامه نگار: تنها راه فعالیت فکری نسل پیشین، استفاده از فضای مجازی و کارا ابزارهای آن است که در این مورد هم چیزی کم گذاشته نمی‌شود، اما این تلاش راه ارتباطی با نسل جدید باز نمی‌کند چرا که بحث‌های جدی در فضای مجازی، مخاطب انبوه به همراه ندارد و این فضا عمدتاً در اختیار سلبریتی‌های ورزشی و هنری است که علایق روزانه خود را منعکس می‌کنند. بنابراین جز از راه «تله‌پاتی» با

" شرح دادند. شروین حاجی پور، برخی از این امید و آرزوها را در قالب آهنگی به نام "برای ... " جمع‌آوری کرد که ویدیوی این آهنگ در مدت کوتاهی حدود ۴۰ میلیون بازدید کننده داشت. بعد از انتشار این آهنگ حاجی پور بازداشت و ویدیو از صفحه انستاگرام او پاک شد.



شروین تنها شهروند ایران نبود که برنده جایزه گرمی شد!

صهبا مطلبی

یک نوازنده و آهنگساز ایرانی ساکن آمریکا که اثری با مشارکت او نامزد دریافت جایزه گرمی شد. وی در گروه موسیقی جاز لاتین با گروه الجا (ALJA) این جایزه را بدست آورد. او جایزه خود را به مردم و زنان ایران تقدیم کرد.

صهبا مطلبی متولد ۱۳۵۷ تهران می باشد. از دوران خردسالی شروع به فراگیری موسیقی سنتی ایران نمود. او فارغ التحصیل از کنسرواتوار موسیقی تهران با تسلط در نواختن تار و سه تار

این نسل از چه راه دیگری می‌توان با آنها رابطه برقرار کرد که فعالان نسل پیشین از آن دریغ کرده‌اند؟ در نهایت این مقاله آمده: در حقیقت آن نوع سیاستی که راه حضور اهل فکر و اندیشه در مدارس و دانشگاه‌ها را مسدود کرد و این افراد را از حضور در رسانه‌های فراگیر نیز محروم کرد، مقصر اصلی گسست نسلی است که عوارض آن هویدا شده است. همین پرسش را برخی با نمایندگان پیشین مجلس، در میان می‌گذارند و می‌پرسند: وقتی از من می‌پرسند، این روزها به چه می‌اندیشی؟ می‌گوییم به «انسان». انسانی که در چنبره سختی‌های روزگار به چنان درجه‌ای از بزرگی می‌رسد که در برابر ظلمی که به هم‌نوع خود شده است، خاموش نمی‌نشیند و از حقیقت می‌گوید. به نسلی می‌اندیشم که دل در گروی فردا دارند و مطالبات‌شان «زندگی» و «زن» است و «آزادی» و مگر از این واژه‌ها شریف‌تر و عمیق‌تر و گرمی‌تر هم داریم؟ به نظر آنها: انگار همه هستی را می‌توان در این واژه‌ها خلاصه و همه تاریخ را در این مثلث واژه‌ها مرور کرد. این روزها در عرصه عمومی و اجتماعی کشور، شاهد ظهور کنشگران تازه‌ای با عنوان «دانش‌آموزان» هستیم که توانسته‌اند تاثیرات قابل توجهی را در فضای عمومی کشور ایجاد کنند. نسلی آگاه، دانا و شایسته که به‌رغم همه اهانت‌هایی که برخی افراد و جریان‌ها در خصوص آنها مطرح می‌کنند، شایسته تقدیر و گرمی داشته شدن هستند.

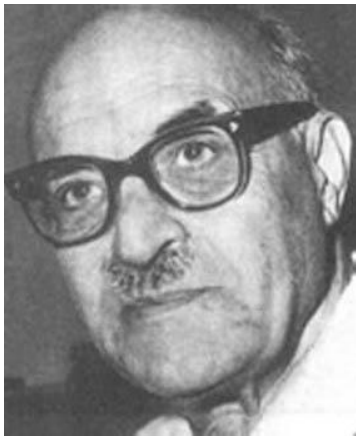
خوش خبر باشی تو ای پیک بهار:

از خبر های خوش برای ما ایرانیان امسال برنده شدن شروین حاجی پور در جایزه گرمی بود. جیل بایدن، همسر رئیس جمهور آمریکا در این مراسم این جایزه را به شروین اهدا کرد.

جیل بایدن، بانوی نخست ایالات متحده در مراسم پایانی جشنواره اعطای جوایز گرمی جایزه شروین حاجی پور را اعلام کرد و با شعار "زن، زندگی، آزادی" سخنان خود را پایان داد. همزمان با اولین روزهای اعتراضات در ایران، بسیاری از کاربران تویتر، دلیل خود را برای پیوستن به اعتراض با عبارت "برای ...

که ما متأسفانه سال گذشته او را از دست دادیم. دختری جدی و سخت کوش همچون پدر.

خالقی در کتاب خود به نام "سرگذشت موسیقی ایران" جلد دوم را اختصاص به شرح حال، زندگی و خاطرات خود با وزیری داده است، مردی که تمام سختی‌ها و مرارت‌ها را به جان خرید تا موسیقی کشورش را از یکنواختی و ملالت بکاهد و به آن جامه‌ای نو و زیبا که درخور و برازنده‌اش بود بپوشاند آیا جز عشق نام دیگری را می‌توان بر این تلاش‌ها و کوشش‌ها نهاد؟ باشد که نامش در تاریخ موسیقی کشور همیشه زنده و استوار باقی بماند.



علینقی وزیری در مدرسه موسیقی خود که در سال ۱۳۰۲ خورشیدی بنیان نهاده بود، می‌کوشید تا به استقبال اندیشه‌های جدید و نوگرایانه برود او بر آن تفکر بود تا مکتبی را به وجود بیاورد که در سپهر زیبای موسیقی ایرانی جاودانه بماند. بنابراین وی به نیرویی بیش از یک فرد نیاز داشت به افرادی که این بار بزرگ را بر دوش نهند و عاشقانه و عارفانه در این راه با او همگام شوند. در میان این رهروان، یکی از شاگردان و همکاران بعدی او جایگاه شایسته‌ای دارد روح الله خالقی که شیفتگی‌اش در برابر وزیری، رابطه آن دو را تا مرحله مرید و مرادی پیش برده بود، کوشش داشت تا در فراگیر ساختن آموزش‌های وزیری با صداقت کامل عمل کند.



زیر نظر استاد فریبرز عزیزی است. وی قابلیت‌های خود را با بهره‌گیری از راهنمایی مستقیم استاد حسین علیزاده و مهران روحانی افزایش داد و امروزه به تدریس موسیقی مشغول است.



پیوند شعر و موسیقی

در یک صد سال اخیر، هزاران آهنگ و ترانه در ایران بوجود آمده است که اکثر آنها عمری کوتاه داشته و از خاطره‌ها محو شده‌اند. اما در این میان حدود ۳۰۰-۴۰۰ نغمه‌ی زیبا و دلنشین باقی مانده که به سبب زیبایی آنها، پیام اشعار و هنرمندی خوانندگان ماندگار شده‌اند به جرات می‌توان گفت که از میان این ترانه‌های دلنشین آنهایی که بوسیله آهنگسازان معروف و نامی چون روح الله خالقی ساخته شده‌اند دارای زیباترین نغمه‌ها و ملودی‌ها در آهنگسازی بوده‌اند اما وقتی از خالقی صحبت می‌شود نمی‌توان از استاد او کلنل "علینقی وزیری" که زحمات زیادی برای موسیقی این سرزمین کشید و از هیچ کوششی دریغ نکرد تا آثار پیشینیان را به نت در آورد یادی نکرد در حقیقت وزیری را می‌توان بنیان‌گذار مکتبی نو در موسیقی ایران زمین دانست و بالاخره به جا خواهد بود تا شما را با بانوی هنرمند و فرهیخته‌ای آشنا سازم که در زمینه موسیقی کلاسیک کارهای پرثمر و زیبایی انجام داده است و او کسی نیست جز بانو "گلنوش خالقی".

روح الله خالقی در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در کرمان و در دامان پدر و مادری که هردو آشنا و علاقمند به موسیقی بودند زاده و تربیت شد او پس از انتقال پدر همراه خانواده به تهران آمد و در مدرسه آمریکایی‌ها مشغول به تحصیل شد خالقی در کنار موسیقی تحصیلات عالی خود را هم در دانشسرای عالی و در رشته ادبیات پایان رسانید از خالقی بیش از صد آهنگ بجا مانده است که معروفترین آن سرود "ای ایران" است خالقی هم چنین تنظیم‌های بسیاری از آهنگ‌های محلی را در کارنامه هنری خود دارد وی به تأسیس انجمن ملی همت گماشت که بعدها ریاست آن را عهده‌دار شد خالقی هم چنین رهبری ارکستر گلها را هم که بانی آن "داوود پیرنیا" بود عهده‌دار شد از کتاب‌های معروف وی می‌توان "سرگذشت موسیقی ایرانی" در سه جلد و "نظری به موسیقی" را نام برد خالقی هارمونی (هم آهنگی سازها) را در موسیقی ایرانی وارد کرد آشنایی وی با موسیقیدانان معروف آن دوره چون درویش خان و عارف قزوینی، شاعر و موسیقیدان، درهای تازه‌ای را به روی او گشود.

خالقی معتقد بود که پیوند شعر و موسیقی در جامعه‌ای که به شعر عشق می‌ورزد ناگسستنی است و نمی‌گذارد موسیقی خالص پرورش پیدا کند. بهمین جهت در صدد پرورش موسیقی خالص بود. او در رادیو برنامه‌ای داشت تحت عنوان "موسیقی بی‌کلام" که از پیوند و وابستگی شعرها بود روح الله خالقی در قلمرو آهنگسازی شیوه مکتب وزیری را دنبال می‌کرد. او از یک سو برای ریتم و وزن اهمیت ویژه‌ای قایل بود و از سوی دیگر معتقد بود که موسیقی ایرانی باید به راه چند صدایی شدن برود تا از سادگی و یکنواختی رها شده و رنگی زیبا به ویژگی‌های موسیقی ملی ما بدهد.

آفریده‌های خالقی بیشتر بر روی شعرهای شاعران کلاسیک بود همراه با مقدمه‌ای طولانی که برای موسیقی خالص ساخته شده بود از این نمونه‌ها "بوی جوی مولیان" روی شعری از رودکی، "می‌ناب"، روی شعری از حافظ و "حالا چرا". روی شعری از شهریار است که هنوز پس از سالها از آفرینش آنها بهترین نمونه‌های آهنگسازی و پیوند درست شعر و موسیقی است پایان زندگی خالقی در بیست و یکم آبانماه ۱۳۴۴ در شهر سالزبورگ اتریش بود.



گلنوش خالقی آهنگساز و رهبر گروه کر رادیو تلویزیون ملی ایران بود. وی متولد ۱۳۱۹ در تهران بود که در ۱۴ فوریه ۲۰۲۱ در آمریکا در گذشت گلنوش فراگیری ساز پیانو را در سال ۱۳۳۰ و در هنرستان موسیقی ملی آغاز کرد از استادان وی می‌توان: جواد معروفی، حسین صبا و مصطفی کمال پورتراب را نام برد گلنوش با هوش سرشار خود توانست رتبه نخست هنرستان موسیقی ملی را کسب کند استاد او در این زمینه "امانویل ملیک اصلانیان" بود وی پس از دریافت دیپلم از هنرستان بعنوان دستیار مدرسان به آموزش سرگرم شد و در سال ۱۳۴۱ برای تحصیل رهبری ارکستر به آمریکا رفت.

مرگ پدر ضربه سختی برای گلنوش بود - پدری که برای دخترش، نه تنها بعنوان یک موسیقیدان برجسته و شاخص، بلکه بعنوان یک انسان شرافتمند و درست کار که اعتقاداتش، الگویی برای زندگی و زیست او بود بهر حال گلنوش. فوق لیسانس خود را در رهبری کر از دانشگاه ویسکانسن دریافت کرد و پس از آن در سال ۱۳۵۳ به دعوت رادیو تلویزیون آنزمان که ریاستش با رضا قطبی بود به ایران دعوت شد گلنوش گروه "هم آوازان را" برای اجرای آثار کلاسیک به ویژه گروه کر و ارکستر بنا نهاد اما در سال ۱۳۵۸ پس از سرخوردگی از حکومت انقلابی که نتیجه‌اش محدود کردن فعالیت زنان به خصوص در زمینه هنری و موسیقی بود دو باره به آمریکا بازگشت و فعالیت‌های هنری خود را در "کانون دوستداران فرهنگ ایران" آغاز کرد سفر بعدی گلنوش به ایران در سال ۱۳۶۹ بود او قصد داشت که به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد درگذشت پدرش، روح الله خالقی، موسیقیدان نامی که در بالا شرح حالش را نوشتیم، کنسرت‌هایی را در تهران و شهرستانها برگزار نماید که متأسفانه به او اجازه اینکار داده نشد اما او بیکار ننشست و به ضبط دو آلبوم از کارهای پدرش پرداخت "می‌ناب" با صدای کاوه دیلمی و سپس به آمریکا بازگشت "می‌ناب" از جمله تصنیف‌های زیبای روح الله خالقی است که در گذشته با صدای جادویی بنان و با ارکستر گلها و به رهبری خود خالقی در دهه ۴۰ ضبط و پخش شده بود این آهنگ از ویژگی‌های خاصی برخوردار است که انباشته از دستگاه‌های مختلف چون ماهور و همایون (اصفهان) است در اینجا باید گفت که دو استاد نامی آواز کشورمان، بنان و کاوه دیلمی هر دو به نحو شایسته‌ای از عهده این اجرا بر آمدند.

بخش مهمی از فعالیت‌های گلنوش، بازتابی و نشر آثار پدرش است پدری که برای موسیقی ایرانی اهمیتی خاص قایل بود. خالقی چه در سفر و چه در وطن، تجربه‌های خود را می‌نوشت و چون همه‌ی این تجربه‌ها و سفرها به این سو و آنسو جهان منتشر نشده بودند، به همین جهت گلنوش، برخی از این دست نوشته‌های باقی مانده را در کتابی با عنوان "ای ایران" منتشر کرد که بسیار جالب و خواندنی است. از دیگر کارهای گلنوش معرفی

دیگر اکنون با جوانان نازکن با ما چرا؟
 وه که با این عمرهای کوتاه بی اعتبار
 اینهمه غافل شدن از چون منی شیدا چرا؟
 آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می کند
 در سگتم من نمی پاشد زخم دنیا چرا؟
 شهریار بی حسیب خود نمی کردی سفر
 راه عشق است این یکی بی مونس و تنها چرا؟
 بی مونس و تنها چرا؟ تنها چرا؟ حالا چرا؟ تنها چرا؟

البته در اجرای ماهرانه استاد بنان به جای کلمه "عشق"، "مرگ" آمده است. اما خود شهریار هم شعر خود را با این مصرع به پایان می‌رساند "این سفر راه قیامت می‌روی، تنها چرا".

تحقیق و برگرفته شده از کتاب‌های سرگذشت موسیقی ایران و ای ایران مهری دشتی واقعی

دوستان خانه ایران در اینترنت

نوشته زیر توسط خانم طاهره قریشی فرستاده شده که به دل می‌نشیند:

دکتر محمود سریع القلم استاد دانشگاه
 واقعاً بیایم تا یک مدت فقط این پیام رو رد و بدل کنیم تا در جامعه فراگیر شود و دیو جهل رو از خود کم کم دور کنیم.
 در این سیاه بازی حجاب و بی حجابی و که راه انداختن دلم نیامد داستان کوری و نوری را براتون نگم.
 یکی کوری که نور بود و دیگری نوری که سیاهی و تاریکی بود:
 شیخ فضل الله نوری و ماری کوری هر دو در یک عصر می زیستند. یکصد و چندی سال پیش. این در ایران، آن در لهستان.

قطعه‌ای بنام "سرود آزادی" است که آن را می‌توان در یوتیوب دنبال کرد و همچنین "آلبوم می‌تاب" را.

و اما آهنگ انتخابی من برای شما عزیزان "حالا چرا" با صدای بنان و کاوه دیلمی است این آهنگ در دو اجرا است. یکی دستگاه نوا، گوشه بوسلیک و دیگری در بیات اصفهان است که هر دو استادانه و ماهرانه اجرا شده‌اند. بی شک همه شما با صدای جادویی و مخملی بنان آشنایی دارید و احتیاج به معرفی بیشتر نیست، ولی آشنا شدن با کارهای دیلمی هم خالی از لطف نخواهد بود نرمش و زیبایی کلامش دست کمی از بنان ندارد. دیلمی خواننده موسیقی سنتی و زاده رشت در سال ۱۳۱۹ بود که در ۱۰ بهمن ماه ۱۳۹۷ در گذشت. او سه تار را نزد احمد عبادی و تار را نزد هوشنگ ظریف که هر دو از نوازندگان معروف و برجسته زمان خود بودند فراگرفت دیلمی آواز ایرانی را هم نزد غلامحسین بنان آموخت. شعر گویا و زیبای "حالا چرا" از شاعر خوش نام و خوش قریحه استاد شهریار است. نام اصلی شهریار سید محمد بهجت تبریزی بود که در ۱۱ دیماه ۱۲۸۵ در خانواده‌ای ادب پرور و در تبریز زاده شد وی در جوانی عاشق دختری بنام ثریا شد و قصد ازدواج با او را داشت که با مخالفت پدر دختر روبرو شد. شهریار پس از آن تحصیلات پزشکی خود را نیمه کاره رها کرد. شهریار در سال ۱۳۱۴ بخاطر بیماری به تهران آمد و دو باره عشق سابق خود را دید. او در وصف این دیدار شعر گویا و عاشقانه "آمدی حالا چرا" را سرود که شاهکار ادبی در شعر و ادبیات فارسی است "هر تکه به تکه، هر لغت به لغت این شعر در موسیقی تفسیر و جا سازی شده که زیبایی‌اش به همین است سادگی و درک فوق العاده کامل اشعار و سعی در این که اصالت و ملودی زیبای آن حفظ بشود (گفتگو با گلنوش خالقی) و به نقل از (چهره‌های موسیقی ایران ص ۳۱۹). شهریار در ۲۷ شهریور ۱۳۶۷ در گذشت. روانش شاد.

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا؟

بی وفا حالا که من افتاده ام از پا چرا؟

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سگدل این زودتری خواستی حالا چرا؟

عمر را همت امروز و فردای تو نیست

من که یک امروز همان توام فردا چرا؟

نازنینا به ناز تو جوانی داده ایم

کوری و نوری !!

هر بیمار سرطانی درمانش را به ماری کوری مدیون است و این شامل همه روحانیون هم می شود آنها هم اگر بیمار شوند به مادام کوری مدیون هستن چون علم تبعیض ندارد.

شیخ فضل الله نوری، آن زمان که عمامه بر سر میکوفت و کف بر دهان می آورد که؛ ایهاالناس...! دختران خود را به مدرسه نفرستید، تا کافر و بی دین نشوند...!

و آنطرف...

دختری که به "ماری کوری" شهرت یافت،

در رشته ی فیزیک لیسانس گرفت، و کمی بعد به فرانسه کوچید، و در آنجا با فقر و ناداری زیست، و به دعوت یک پروفیسور، در آزمایشگاه وی مشغول به کار شد.

"نوری و کوری" را باید همزمان پی گرفت. صحنه ای از این و صحنه ای از آن.

در صحنه ای به تماشای ضجه ها و منبرها و حدیث ها و زن کردن های شیخ فضل الله نوری بنشینیم، و در صحنه ی دیگری به تماشای تحصیل و تحقیق "ماری" در دانشگاه و آزمایشگاه و فیزیک و فرمول و لوله های آزمایشگاهی و مواد و خواص!

"نوری" را تجسم کنید؛

که زن را با استناد به آیات و احادیث و روایات در همان دَخمه های ذلت تاریخی اش، به زیر گل می برد، و زن را نصف مرد می داند و "کوری" را ببینید که در آزمایشگاه ساده و محقرانه اش، کم کم به کشفی سترگ دست می یابد که زن و مرد و همه بشریت، همه ی تاریخ و همه ی آینده، مدیون او باشد

ماری کوری،

میوه ی دنیای فهم بود،

و شیخ فضل الله نوری میوه دنیای جهل.

دنیای علم و جهان بشریت،

بنیان عکسهای رادیولوژی و خواص گسترده ی رادیو اکتیویته را مدیون ماری کوری است.

کوری در یکی از یافته هایش، کشف کرد که پرتوهای رادیوم می توانند بافتهای زنده ی اندامها را از بین ببرند. بعدها، پزشکان و پژوهشگران علوم پزشکی دریافتند که با اعتنا به کشف کوری، می توانند غده ها و بافتهای بدخیم را که در سرطان و همچنین بیماری های پوستی و غدد ترشحی بروز می کنند، از بین ببرند.

"نوری" بخاطر فریاد های نادانی اش، از پله های دار و گشت کشتار بالا رفت، و "کوری" دو بار از پله های آکادمی نوبل برای دریافت دو جایزه ی نوبل...

شیخ فضل الله نوری، بلندگوی تکرار حرف هایی بود، که زن را اسیر و کَلَفَت و فلک زده و نصف مرد میخواست، و آنطرف ماری کوری، که از این باورهای بی پایه رهیده و رها بود، و فراتر و جلوتر از میلیاردها مرد، پرچمداری شد، برای گسترش علم و رشد و سلامت بشریت.




دنیای علم و جهان بشریت،


بنیان عکسهای رادیولوژی و خواص گسترده ی رادیو اکتیویته را مدیون "ماری کوری" است.

او که "کوری" نامیده می شد، یک دنیا بینایی برای جهان و جهانیان آورد، و آنکه "نوری" نامیده می شد، دنیای جهل، کوری، کری و خرافات را نمایندگی می کرد، که نتیجه ی آن جهل امروز جامعه ماست.



به قول دکتر سنجاق ساز:

طرف خیلی قشنگ نوشته   

گرونی های الان تقصیر روحانیه ،
گرونی های دوره روحانی تقصیر احمدی نژاد بود ،
گرونی های دوره احمدی نژاد تقصیر خاتمی بود ،
گرونی های ...
با همین فرمون رفتیم جلو دیدیم منشا تمام گرونی ها بر
میگرده به دوره سلطنت کمبوجیه !!!
این بزرگوار اصلا نام اصلیش کمبود بودجه بوده که طی تاریخ
به کمبوجیه تغییر پیدا کرده 

نوشته زیر را هم دکتر سنجاق ساز فرستاده اند:

من دهه پنجاهی هستم
نعش مرا به خاک نسپارید!
نعش من مسموم است؟!
من پیتِ حلبی هم قد و قواره خودم را روی یخها به سوی
شعبه نفت هل داده ام!
من «صف» شش صبح برای شیر شیشه ای و صف ارزاق کوپنی
را دیده ام!
من از صدای ضد هوایی ها نترسیده ام به وجد آمده ام و
بیخیال روی پشتِ بام، آبخاری از گلوله های نورانی را در
آسمان تماشا کرده ام!
من مدادِ سیاه "سوسمار" نشانم را آنقدر تراشیده ام که توی
مُشتِ کوچکم جا شده و باز هم دست از سرش بر نداشته ام!
من توی دفترِ کاهی مشق نوشته ام!
من شبهای "وفات" زیادی به عکسِ سیاه و سفید آن مناره
مسجد (توی تلویزیون) زل زده ام و ناله تکرار شونده نیِ عزا را
تا آخرِ شب گوش داده ام!
من خیلی از شبها که برق رفته است شمع روشن کرده ام! و
دزدکی اشکِ شمع را توی پیاله آب چکانده ام تا "بمیرد"!

من پاترول «کمیته»، بنز سیاه «گشت ضربت» و ون سبز
«گشت ارشاد» را دیده ام!
من رنگ زدن دستها را دیده ام به جرم پوشیدن پیراهن آستین
کوتاه!
من قیچی کردن موی بلند و کراوات مردان و پونز بر پیشانی
دخترانی که چند مویشان بیرون بود دیده ام!
من هم مدرسه ای ام را توی یک جعبه نئوپانی "تشییع" کرده
ام! هر دوشنبه، هر پنجشنبه!
بوی جنازه آدمیزاد را که گلاب هم پنهانش نمیکرد بارها
استشمام کرده ام!
من بارها "گیر" گشت های لباس سبز افتاده ام که پرسیده اند
:اینجا چه کار میکنی؟! .
آجا که خیابان بود و من مجبور بوده ام از آن بگذرم!
من ویدئو را "قایمکی" دیده ام!
من نوار کاست را جاسازی کرده ام!
نواری که صدای "معین" رویش ضبط شده بود، با کلی خش
خش و تق و توق!
من بوکس و شطرنج (حرام) بازی کرده ام!
مدام من کارتونِ سانسور شده دیده ام بارها و بارها!
من دزدها را در خانه ها دیده ام و پلیس ها را بر پشت بام
خانه ها که آمده بودند دیش های ماهواره را جمع کنند!
من مدتها فکر کرده ام آن جوانِ عینکی با سبیل کوچک
(صادق هدایت)، خودِ شیطان است که همه از کتابهایی که
عکسِ او روی جلدش باشد میترسند!
من خیلی شبها جلوی تلویزیون خوابم برده در انتظارِ تمام
شدن سخنرانیهای پر از جمله های بی سر و ته عربی، تا فیلم
سینمایی ببینم!
من با جنگ، ترس، تحریم، غم، شعار، سخنرانی، کمبود،
عقده زور، ریا، بلندگو، کوپن، دروغ و حسرت بزرگ شده ام و
دارم پیر میشوم!
من نسل بزرگ نشده ی این انقلابم

نعش مرا در خاک وطنم ب خاک نسپارید که خاک از عقده های
 روییده در دلم مسموم میشود
 مرا آتش بزنیید و خاکسترم را به باد بسپارید!
 من متولد دهه پنجاه هستم ...
 به قلم دکتر عباس رشنوادى

نخبگان معاصر



اسماعیل خویی

با اندوه فراوان خبر درگذشت اسماعیل خویی شاعر و نویسنده
 معاصر در رسانه ها منتشر شد. او پس از یک دوره بیماری در
 بریتانیا درگذشت. سبا خویی، دختر او پیشتر در پستی در
 فیسبوک نوشته بود: "پدرم از روز جمعه صبح بیمارستان
 بستری شدند، ذات‌الریه شدید، متاسفانه سبب شد که خونشون
 عفونی بشه و ریه ها آسیب دیدند، نارسایی قلبی دیگری رو
 ایجاد کرده و متاسفانه کلیه‌ها نیز آسیب دیدند."
 اسماعیل روز سه‌شنبه چهارم خردادماه، (۲۵ ماه می ۲۰۲۲)
 در ۸۳ سالگی در لندن درگذشت.

در ماه مارس سال ۲۰۰۰ خویی به دعوت دانشگاه میشیگان به
 آن آربر آمد. خانه ایران هم با اشتیاق فراوان از او دعوت کرد در
 جلسه ای با ایرانیان مقیم میشیگان دیدار کند و یک گرد هم
 آیی و شعر خوانی داشته باشیم. دکتر خویی با خوشرویی قبول
 کرد و خانه ایران هم سالنی را در شهر بلوم فیلد اجاره کرد که
 گرد همآیی در آنجا انجام شد. وظیفه معرفی دکتر خویی با من
 بود و نوشته پایین را من برای معرفی او تهیه کردم.

مقدم دکتر اسماعیل خویی را از جانب خانه ایران و شما
 عزیزان حاضر، گرامی می دارم. بسیاری از شما او را از طریق
 آثارش می شناسید و میدانید که وی شاعری فیلسوف است که
 به شعر عشق میورزد و با شعر زندگی میکند. خودش میگوید:
 شعر می خوابم.
 شعر بیدار می شوم.
 شعر صبحانه می خورم.
 شعر می نوشم.
 (و سرانجام چند سطری بعد)
 شعر می گویم.

خویی شاعری ست که واژه ها را با فریبایی تمام به رشته نظم
 می کشد و مهم تر آنکه بنیاد فلسفی اندیشه اش را در تار و
 پود این واژه ها می بافد. گاه این ساختار سبب پیچیدگی
 مفاهیم عرضه شده در شعر او می باشد که به دقتی بیشتر نیاز
 پیدا می کند و خواننده را به تفکر وا میدارد.
 شعر خویی را میتوان در زمره شعر "متعهد" زمان قلمداد کرد
 که جهت سیاسی - فلسفی دارند و مخاطب خود را بسوی آن
 جهت معین ترغیب می کنند. شعر های دکتر خویی به سبب
 سرشار بودن از اندیشه های مستقل و به سبب صداقت خیره
 کننده ای که در آنها موج میزند از هر گونه تردید و دو دلی
 خالی است. احساس سراینده اگر عشق است یا خشم، اگر اندوه
 است یا سرور در بافت کلمات جان می گیرند و در روان
 خواننده رسوخ میکند.

دکتر خویی در سالهای دهه چهل و پنجاه به سختی بر رژیم
 گذشته می تاخت و به همین جهت مورد بی مهری و خشم

گردانندگان امور بود. پس از انقلاب ۵۸ هم بیش از گذشته مورد خشم و عناد رژیم فعلی قرار گرفت، بطوری که جان به کف پس از دو سال زندگی پنهانی خود را به "بیدر کجا" رسانید و اینک پس از قریب ۴۰ سال این ساکن بیدرکجای همه جا منزل، هر لحظه در اندیشه "خانه" است، که از بی ریشه گی و پا در هوایی در دیار غربت آزاد گردد. بسیاری از شما با کار های دکتر خوبی آشنائید ولی هستند در میان شما کسانی که شناسایی کامل ندارند، لذا به اختصار باید بگویم که :

دکتر خوبی زاده مشهد است (۱۳۱۷)، تحصیلات اولیه را در همین شهر به پایان رسانید و دوره لیسانس را در دانشسرای عالی تهران به اتمام رسانید و با بورس دولتی عازم انگلستان شد و از دانشگاه لندن دانشنامه خود را در فلسفه دریافت کرد. شعر گفتن را از جوانی شروع کرد و اولین اثرش در مجموعه ای بنام "بی تاب" در ۱۳۳۵ به چاپ رسید که البته بعد ها به آن عنوان "نشخوار جوانی" داد.

در سال ۱۳۴۹ دفتر های "بر خنگ را هوار زمین"، "بر بام گردباد"، "زان رهروان دریا"، و "از صدای سخن عشق" از او به چاپ رسید.

"فرا تر از شب اکتونیان" در سال ۱۳۵۱ و "بر ساحل نشستن و هستن" در سال ۱۳۵۲ در دسترس قرار گرفت.

در این زمان با یک دوره سکوت روبرو هستیم تا پنج سال بعد یعنی ۱۳۵۷ که "ما بودگان" به زیور طبع آراسته گشت. سال ۱۳۶۳ در لندن سال پرباری است که در طی آن "کابوس خونسرشته بیداران"، "در نا بهنگام"، و "زیرا زمین زمین است" به چاپ رسید.

۱۳۶۷ "در خوابی از هماره هیچ".

۱۳۷۰ "گزاره هزاره"، و "از فراز و فرود جان و جهان"

۱۳۷۲ "نگاه های پریشان به نظم"

۱۳۷۵ "غزلقصیده آغوش عشق و چهره زیبای مرگ"

۱۳۷۶ "از میهن آنچه در چمدان دارم"

۱۳۷۷ "غزلقصیده من های من" و بالاخره در سال

۱۳۷۸ "عشق و چهره زیبای مرگ"، "نهنگ در صحرا" و "پژواک جانسرود دلایینگان" به چاپ رسیده است که البته بیشتر آنها چاپ های دوم و سوم هم دارند.

از گزینه های شعر، آنچه در دسترس شما در اینجا هست، و بخصوص برای افرادی که انگلیسی را بهتر از فارسی می خوانند مفید است، برگردانی است از اشعار بوسیله دکتر احمد کریمی

حکاک و دکتر مایکل بیرد، دو زبانه بنام **Edges of Poetry**.

از نوشته های دیگر "جدال با مدعی"، "از شعر گفتن"، "شعر چیست؟" (با دکتر محمود هومن)، "آزادی، حق و عدالت" (مناظره با دکتر نراقی)، و "شناختنامه اردشیر محمص" با این خلاصه از دکتر خوبی درخواست میکنم که با سخنان خود ما را بهره مند گردانند. ...

افسوس و صد افسوس که دیگر امکان ندارد! روانش شاد باد!

محمود معلمیان

نوشته پایین ارسالی بانو مهوش ذوالریاستین است:

با خبر شدیم "خسرو فرشیدورد" شاعر و نویسنده گرانقدر در خانه سالمندان نیکان به دیار باقی شتافتند. شعر زیبای "این خانه قشنگ است ولی خانه من نیست" از سروده های این بزرگمرد وطن پرست است که پس از سفرهای خارج از کشور از ذهن پرمسئولیت او تراوش کرده است و تلنگری گزنده است بر وضعیت امروز تمایلات متداول در جامعه. جا دارد که هریک به نوبه خویش خبر این سوگ را به دوستان خود در درون و بیرون کشور برسانیم! روانش شاد و یاد و تفکر جاری در این اثرش همواره زنده باد!



"پاریس" فکش است ولی نیست چو تهران
 "لندن" به دلاویزی شیراز کهن نیست؛
 هر چند که سر سبز بود دانه "آلب"
 چون دامن البرز، پراز چین و سکن نیست؛
 این کوه بلند است ولی نیست دماوند
 این رود چه زیباست ولی رود تجن نیست؛
 این شهر عظیم است ولی شهر غریب است،
 این خانه فکش است ولی خانه من نیست!

یاد و نامش مستدام ♥ (☹)



قصه ای از گذشته با مطالب امروزی

داستان بز زنگوله پا

یک روز بز زنگوله پا از بچه هاش خداحافظی کرد که برود
 دشت و صحرا علف بخورد و برایشان شیر بیاورد. مامان بزی به
 بچه ها سپرد که در را به روی مامور گاز و برق و آب و گرگ
 باز نکنند. بچه ها هم که بر خلاف آمار و ارقام رسمی گرسنه
 بودند به مادرشان قول دادند که در را باز نکنند. چند دقیقه که

این خانه فکش است ولی خاز من نیست؛
 این خاک چه زیباست ولی خاک وطن نیست؛
 آن دختد مرچشم آبی کیسوی طلایی،
 طنازیه چشم، چو مشوقه من نیست؛
 آن کشور نو، آن وطن دانش و صنعت،
 هرگز به دل انگلیز می ایران کهن نیست؛
 در شهد و زود قم و سمنان و لرستان،
 لطفی است که در "گلگرمی" و "نیس" و "پکن" نیست؛
 در دامن بحر خزر و ساحل کیلان
 موجی است که در ساحل "دیای عدن" نیست
 در پیکر گلهای دلاویز شمیران
 عطری است که در نافی "آهوی جتن" نیست؛
 آواره ام و خسته و سرگشته و حیران
 هر جا که روم، هیچ کجا خانه من نیست؛
 آوارگی و خانه بدوشی چه بلایی ست
 دردی است که بهماش در این دیر کهن نیست
 من بهر که خوانم غزل سعدی و حافظ
 در شهر غریبی که در او فهم سخن نیست؛
 هر کس که نند طغنه به ایرانی و ایران
 بی شبهه که مغزش به سر، و روح به تن نیست!

گذشت گرگ که دید بز زنگوله پا از خانه بیرون رفته در خانه را زد. شنگول پرسید: کیه؟ گرگ گفت: منم، منم مادرتون شیر یارانه ای آوردم براتون. شنگول گفت: تو مادر ما نیستی. چون دروغ می گی خیلی وقته م. مه ی شیر یارانه ای رو لولو برده. گرگ با دست زد تو پیشانیش و رفت و چند دقیقه ی دیگه آمد و در زد و گفت: منم، منم مادرتون شیر مدت دار آوردم براتون.

منگول گفت: اگه تو مادر مایی بگو ببینم یه پاکت شیر رو چند خریدی؟ گرگ کمی فکر کرد و گفت: هزار تومن. منگول گفت: برو گرگ بی حیا! تو مادر ما نیستی چون شیر در عرض این هفته شده هزار و صد تومن هرچند نرخ تورم هنوز یه رقمیه! گرگ دوباره زد به پیشانیش و رفت بقالی محلشون ولی هرچیزی خواست برای بچه ها بخرد آنقدر گران شده بود که نتوانست و دست از پا درازتر برگشت پشت در و کوبید به در و گفت: بچه ها! منم، منم مادرتون، با وجود کنترل قیمت ها هیچی نتونستم بخرم براتون. شنگول خندید و گفت: بچه ها! بچه ها! بدوین بیاین مامان اومده.

و در را باز کرد و گرگ پرید تو و شنگول و منگول را یک لقمه ی چپ کرد، بعد از مسوولان که این فرصت را برایش فراهم کرده بودند تشکر کرد و نگاهی به اطراف انداخت و لامپ کم مصرف خانه را خاموش کرد که در مصرف منابع محدود انرژی صرفه جویی بشود و راهش را کشید و رفت.

اما بچه ها بشنوید از آن طرف که مامان بزى رفت و رفت تا برسه به صحرا و دشت ولی همه جا شده بود باغ و ویلای شخصی و جاده ی آسفالت. همینجور که دنبال یک وجب علف می گشت یک بی ام دبلیو کروکی کنارش ایستاد و پسر جوانی که راننده اش بود و باباش سالیانه از یک کارمند فلک زده کمتر مالیات می داد گفت: آجی! میای بریم کثافتکاری؟ ننه بزى این طرف را نگاه کرد، آن طرف را نگاه کرد، وقایع کاشمر و استخر صدف و خمینی شهر را در ذهن مرور کرد و به خاطر امنیتی که وجود دارد احساس آرامش خاطر کرد، بعد یاد قیمت شیر افتاد. خلاصه چند لحظه ای چک و چانه زدند و بی

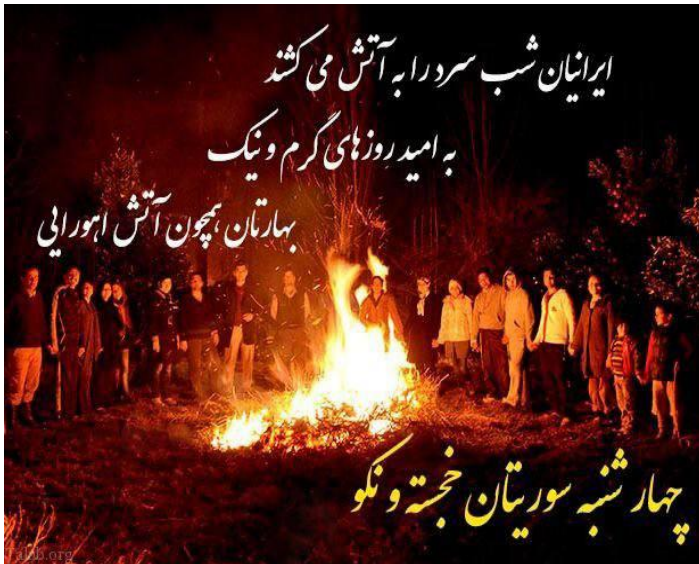
ام دبلیو گرد و خاک کرد و دور شد و وقتی گرد و خاک کنار رفت مامان بزى دیگر کنار جاده نبود. شب که مامان بزى با دست پر به خانه رسید دید در بازست. اول با خودش گفت کی در را باز گذاشته؟ اینجوری که بر اثر تبادل گرمایی بیرون و داخل خونه کلی انرژی با ارزش هدر می ره بعد ترسید که نکند صاحبخانه با حکم تخلیه آمده ولی وقتی داخل شد حبه ی انگور از زیر میز بیرون پرید و ماجرا را برایش تعریف کرد. ننه بزى که شنید بچه هایش را گرگ خورده دو دستی زد تو سرش و گفت: خاک به سرم شد! گوشت کیلویی هیجده هزار تومن رو گذاشتم دم دست گرگ! بعد ماشین حساب برداشت و وزن شنگول و منگول را حساب کرد و دوباره زد تو سر خودش. تازه یادش افتاد که دو نفر هم سهمیه ی یارانه ی نقدی اش کم می شود برای همین دوباره زد توی سرش و به حبه ی انگور گفت تو بشین سریال ستایش رو ببین که وقتی برگشتم برام تعریف کنی من هم میرم دخل گرگه رو بیارم.

بعد رفت بالا پشت بام خانه ی گرگه و پا کوبید. گرگه که یک بسته سوپ آماده را با سه لیتر آب قاطی کرده بود تا شکم بچه هایش را سیر کند دید خاک از سقف ریخت تو سوپ، فریاد زد: کیه کیه! تاپ تاپ می کنه، سوپ منو پر خاک می کنه! بچه ی وسطی گفت: بابا گرگی! شعرت قافیه نداشت. گرگ چنان ناسزایی به بچه اش گفت که حتا روزنامه ی پرتیراژ صبح هم رویش نمی شود آن را بکند تیتراژ درشت. یکی از بچه گرگها گفت: بابا! سوپ به جهنم! بگو از جلو دیش بره کنار خیر سرمون داریم فارسی وان می بینیم ها! گرگ این را که شنید رفت تو کوچه و بزى را دید. بعد با بزى زنگوله پا قرار گذاشتند که عصر وسط جنگل دوئل کنند، حالا چرا همان موقع دوئل نکردند شاید می خواستند خبر بیست و سی را ببینند و بعد با خیال راحت بمیرند.

گرگه رفت پیش دندانپزشک و گفت که چون چند ساعت دیگر باید شکم یک بز را پاره کند می خواهد دندانپزشک دندان هایش را تیز کند. دندانپزشک محترم وقتی هزینه ی تیز کردن

حبه ی انگور هم وقتی سریال ستایش تمام شد یک ساعتی اشک ریخت و بدبختی های خودش یادش رفت بعد هم گرفت خوابید و تا صبح خواب های خوش دید.

پایان



هاشم رضی در کتاب گاه شماری و جشن های ایران باستان، درباره چهارشنبه سوری می نویسد:

"ایرانیان در یکی از چند شب آخر سال جشن سوری را که

عادت و سنتی دیرینه بود، با آتش افروزی همگانی بر پا

می کردند. اما چون اساس تقسیم آنان در روزشماری بر آن پایه

نبود که ماه را به چهار هفته با نام های کنونی روزها بخش

کنند، لاجرم در شب چهارشنبه آخر سال چنین جشنی برگزار

نمی شد. روزشماری کنونی بر اثر ورود اعراب به ایران باب شد.

بی گمان سالی که این جشن به شکلی گسترده بر پا بوده

مصادف با شب چهارشنبه شده است و چون در روزشماری

تازیان چهارشنبه نحس و بدیمن به شمار می آمده از آن تاریخ

به بعد "شب چهارشنبه" آخر سال را با جشن سوری به

شادمانی پرداخته و بدین وسیله می کوشیدند نحوست چنین

شبی را از بین ببرند!

دندان را گفت دود از مخ گرگ بلند شد و گرگ گفت: ببینم مگه شما دندانپزشک ها قسم نخوردید؟ دندانپزشک فاکتور خرید جنس هایش را که با وجود پیشرفت علم و تکنولوژی و خودکفایی در تمامی زمینه ها ده دست می چرخید تا وارد کشور شود نشان گرگ داد، مالیات ارزش افزوده را حساب کرد، پول برق و آب و هفته ای یک بار تنظیم دیش ماهواره را هم به ارقام اضافه کرد. گرگ سوتی کشید و دست کرد جیب اش یک نخود درآورد و گفت: من با این نخود می خواستم شب برای بچه ها آتش بپزم اون رو هم می دم به شما. دندانپزشک که لجش درآمده بود تمام دندان های گرگ را کشید و به جایش پنبه گذاشت.

بز زنگوله پا هم رفت پیش استاد آهنگر و گفت که شاخ هایش را تیز کند. استاد هم هزینه ی تیز کردن شاخ را که اتحادیه داده بود ضربدر افزایش قیمت میلگرد کرد و حاصل را دو بار در ارزش افزوده ضرب کرد و کل هزینه را غیر نقدی با مامان بزی حساب کرد.

وقتی از جاش بلند شد چون حسابی سرحال آمده بود شاخ های بز زنگوله پا را جواری تیز کرد که انگار شاخ خواهر مادر خودش باشد و بهش گفت: برو زن! خدا به همرا! اگه گرگ نخوردت باز هم به ما سر بزین بعد نشست پای دیس پلوی هندی و با دست شروع کرد به خوردن .

خلاصه بچه ها، در دوئلی که در اعماق جنگل درگرفت مامان بزی زد و شکم آقا گرگه را پاره کرد ولی اگر فکر می کنید بعد از یک روز که از هضم شدنشان گذشته بود سنگول و منگول از آن تو پریدند بیرون باید بهتان عرض کنم که بیلاخ! از شکم گرگه فقط باد معده خارج شد .

بز زنگوله پا وقتی دید چیزی توی شکم به پشت چسبیده ی گرگ بینوا نیست خواست راهش را بکشد و برود که یک دفعه یک ون کنار پایش ترمز کرد و او را به جرم زنگوله بستن به پا برای جلب توجه در انظار عمومی و به خطر انداختن سلامت جنگل سوار ون کردند و بردند و هرچی مامان بزی گفت که بز زنگوله پاست به خرج شان نرفت که نرفت.



Relator

Specializing in:

- Shopping Center
- Restaurant
- Office Building
- Business Opportunity
- Gas Stations

Mike Pirzadeh

Residential & Commercial

Cell: (734) 516-4172

Office: (313) 474-0100

6530 Greenfield Rd.

Dearborn, MI 48126

<https://www.thesignaturegroup.org>

Mike_pirzadeh@hotmail.com

Together, we can do great things

Persian – English Translation

(از سوی همه موسسات به رسمیت شناخته می‌شود.)

ترجمه از فارسی به انگلیسی

و از انگلیسی به فارسی

با بهای مناسب با ما تماس بگیرید.

(248) 403-560

Family Dentistry Mahine Mahajeri D.D.S. M.S.



- Cosmetic and Preventive Dentistry
- Tooth Bonding and Bleaching
- One Hour Whitening
- Crown and Bridges
- Complete and Partial Dentures
- Root Canal and Braces
- Saturday and Evening Appointment
- Over 28 years of Practices

(313) 584-6530

6325 Chase Road. Suite A. Dearborn, MI 48126

MORT'S TAX & ACCOUNTING SERVICES



مرتضی راستگو، با بیش از ۲۰ سال سابقه در امور مالیاتی و حسابداری در آمریکا آماده همکاری با شما می‌باشد.

(تخفیف ویژه برای هموطنان عزیز)

Morteza Rastgoo

313-769-6360 / 248 739-2828

24602 W Warren

Dearborn Heights

taxmort@gmail.com

مدرسه فارسی آنلاین خانه ایران

با دودو برهم میهنان گرامی

*THE ADVANTAGES OF BEING BILINGUAL

RECENT STUDIES OF CHILDREN WHO GROW UP IN BILINGUAL SETTINGS REVEAL ADVANTAGES OVER SINGLE LANGUAGE CHILDREN, INCLUDING BOTH INCREASED ATTENTIVE FOCUS AND COGNITION. THE FINDINGS CORRELATE WITH PREFRONTAL CORTEX BRAIN ACTIVITY NETWORKS, WHICH DIRECT THE HIGHEST LEVELS OF THINKING AND AWARENESS. COMPARED TO MONOLINGUALS, THE STUDIES HAVE INDICATED THAT BILINGUAL CHILDREN WITH FIVE TO TEN YEARS OF EXPOSURE AVERAGED HIGHER SCORES IN COGNITIVE PERFORMANCE ON TESTS AND HAD GREATER ATTENTION FOCUS, DISTRACTION RESISTANCE, DECISION-MAKING, JUDGMENT AND RESPONSIVENESS TO FEEDBACK.



با آگاهی از همه‌گیری بیماری کوید انجمن سرپرستی خانه ایران همچنان تلاش بر آن دارد تا کلاسهای زبان فارسی همچنان به شیوه آنلاین و با نرم‌افزار زوم ادامه پیدا کند. از دوستانی که با آگاهی از سودبخشی فراگیری دو زبان*، خواهان نام‌نویسی در این کلاسها هستند درخواست می‌کنیم که نام و نام خانوادگی خود و فرزندشان را از طریق ایمیل به خانه ایران بفرستند. لازم است به آگاهی رسانده شود شهریه سالیانه (دو ترم) برای اعضا رایگان و برای دوستان غیر عضو سالیانه ۱۲۰ دلار می‌باشد. حق عضویت سالیانه خانه ایران برای هر عضو ۲۵ دلار است که در هنگام نام‌نویسی قابل پرداخت می‌باشد.

Please email us at persiahouseofmichigan@yahoo.com for enrollment in online Persian language classes.

Online PHOM Persian School

با مروارح - انجمن سرپرستی خانه ایران

پشتیبانی از خانه ایران، پشتیبانی از فرهنگ ایران است

خانه ایران سازمانی غیرانتفاعی است که با کمک‌های مالی و فرهنگی ایرانیان مقیم میشیگان کوشش می‌کند فرهنگ ایران و ایرانی را زنده نگاه دارد.

با سپاس از دوستانی که حق هموندی سال ۲۰۲۳ خود را پرداخت کرده‌اند، از سایر دوستان گرامی درخواست می‌کنیم با پرداخت ۲۵ دلار حق هموندی سالیانه از خانه ایران پشتیبانی کنند و از تخفیف بلیت‌های مراسم نوروزی، مدرسه مجانی و جشن‌ها بهره‌برند.

Membership Renewal

Please send your \$25 membership check to the following address:

PHOM P.O Box: 251002 West Bloomfield, MI 48325

Online membership via PayPal on website:

<https://persiahousemi.wildapricot.org/>

If you have any questions, please contact PHOM at Tel: (248) 403-5605

لطفا برای درشت‌تر شدن متن روی آن کلیک کنید